



الگوریتم سیاست خارجه روسیه در قبال اوکراین، بر اساس آموزه‌های نظریه عدم قطعیت هایزنبرگ

احسان رهام^۱

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۸

دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۰۸

چکیده

به دنبال جنگ با اوکراین، بحران میان مسکو و اتحادیه اروپا و به تبع آن کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی به اوج خود رسیده و این در حالی است که سیاست خارجه دولت روسیه بعد از اتمام جنگ سرد در برقراری روابط و تعامل با دیگر کشورها و ملل بازتعریف شده است. این سرفصل سیاست خارجه روسیه پس از انحلال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۹۱ میلادی، با عدم قطعیت‌هایی مواجه بوده که جنگ چند ساله با کشور اوکراین شاه‌بیت این مدعا است. هدف مقاله پیشرو، بررسی تبیین سیاست خارجه روسیه در حمله به اوکراین از دیدگاه نظریه عدم قطعیت هایزنبرگ است. روش پژوهش مورداستفاده، روش توصیفی-تحلیلی با استفاده از رویکرد عدم قطعیت بوده چرا که اساس آینده‌پژوهی که مراد اصلی در مفصل‌بندی این تحقیق بوده از جنس عدم قطعیت است. سؤال مقاله حاضر این است: که سیاست خارجه روسیه در حمله به اوکراین با چه عدم قطعیت‌هایی مواجه است؟ نتایج نشان می‌دهد که روسیه اقدامات قدرت‌های غربی مانند گسترش ناتو به خارج نزدیک روسیه، پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا و حمایت غرب از جنبش‌های مردم‌سالاری در اطراف آن را در راستای محدودسازی روسیه، یک تهدید استراتژیک تلقی نموده و در مقابل آن واکنش نشان داده، که این واکنش و بروز جنگ چند ساله مبین عدم قطعیت در سیاست خارجه روسیه با الگوی تنش‌زدایی بعد از جنگ سرد، در عرصه دیپلماسی بوده و پیامدهایی را در معادلات منطقه‌ای و موازنه قدرت در برداشته است.

واژگان کلیدی: اوکراین، فدراسیون روسیه، هایزنبرگ، جنگ سرد، نظریه عدم قطعیت

استناد: رهام، احسان (۱۴۰۲). الگوریتم سیاست خارجه روسیه در قبال اوکراین، بر اساس

آموزه‌های نظریه عدم قطعیت هایزنبرگ. فصلنامه علمی تهدید‌پژوهی، ۱(۲) ۶۹ - ۳۱

^۱ دانشجوی دکترای علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران



Russia's Foreign Policy Algorithm Towards Ukraine, Based on the Teachings of Heisenberg's Uncertainty Theory

Ehsan Raham¹

Abstract

Following the war with Ukraine, the crisis between Moscow and the European Union, and consequently the member states of the North Atlantic Treaty Organization, has reached its peak, while the Russian government's foreign policy has been redefined in establishing relations and interactions with other countries and nations after the end of the Cold War. This aspect of Russian foreign policy has been faced with uncertainties since the dissolution of the Soviet Union in 1991, with the multi-year war with Ukraine being the main reason for this claim. The aim of the present article is to examine the explanation of Russian foreign policy in attacking Ukraine from the perspective of Heisenberg's uncertainty theory. The research method used was a descriptive-analytical method using the uncertainty approach because the basis of futures research, which was the main purpose of the articulation of this research, is uncertainty. The question of the present article is: What uncertainties does Russia's foreign policy face in attacking Ukraine? The results show that Russia has viewed the actions of Western powers, such as NATO's expansion into Russia's near abroad, Ukraine's accession to the European Union, and Western support for democratic movements around it, as a strategic threat to its containment and has reacted to it. This reaction and the emergence of a multi-year war demonstrate the uncertainty in Russian foreign policy with the pattern of post-Cold War de-escalation in the field of diplomacy and have had consequences in regional equations and the balance of power.

Keywords: Ukraine, Russian Federation, Heisenberg, Cold War, Uncertainty Theory

Citation: Raham, Ehsan (1402). Algorithm of Russian Foreign Policy Towards Ukraine, Based on the Teachings of Heisenberg's Uncertainty Theory. *Quarterly Journal of Threat Studies*. 1(2). 31-69.

¹.PhD student in Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran

مقدمه

فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های به‌جامانده از آن موجب تغییرات ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی ویژه‌ای در مرزهای بین‌المللی شد. از دیگر سو، تولد ناتو به‌عنوان یک اتحاد دفاعی جمعی پاسخی در برابر تهدید احتمالی شوروی علیه اروپای غربی بود؛ فروپاشی اتحاد شوروی و پایان یافتن دوره‌ای موسوم به دوره‌ی جنگ سرد (۱۹۸۹) در حقیقت می‌بایست پایان عمر ناتو هم به‌شمار می‌آمد، زیرا علت وجودی تشکیل آن از میان رفته و نظام بین‌الملل از حالت دوقطبی خارج شده بود. با خاتمه‌ی جنگ سرد و فروپاشی دشمن اصلی ناتو، انطباق این سازمان و به‌طور کلی، ساختارهای امنیتی اروپا با اوضاع جدید بین‌المللی به مشغله‌ی اعضای آن تبدیل شد.

از دیگر سو، اتخاذ راهبردها در سیاست خارجی به عوامل متعددی بازمی‌گردد از جمله این عوامل می‌تواند ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک و ژئوکالچر بوده که از مهم‌ترین عواملی که در سیاست خارجی روسیه می‌بایست به آن توجه نمود مسئله ژئوپلیتیکی و امنیت ملی می‌باشد. مکیندر از جمله اندیشمندان علم ژئوپلیتیک معتقد است کشوری که بتواند بر اروپای شرقی و هارتلند مسلط شود می‌تواند بر دنیا مسلط شده و آن را کنترل نماید لذا منطقه بالکان- اوراسیا منطقه‌ای ژئوپلیتیکی بااهمیت بسیار زیاد برای آمریکا و روسیه به‌عنوان خارج نزدیک قلمداد می‌گردد.

بر همین اساس محور سیاست خارجی آمریکا در دوران بیل کلینتون بر پایه خط و مشی گسترش به شرق پیمان آتلانتیک شمالی قرار گرفت. زیرا تحولات این مناطق بر میزان اعمال قدرت و تأثیرگذاری آن بر سیستم جهانی هم برای روسیه و هم برای غرب و آمریکا بسیار اثرگذار است و این امر باعث تشدید حس

نامنی روس‌ها نسبت به حوزه ژئوپلیتیکی خود گردید. و این سیاست خارجی در کمتر از یک دهه بنیان محوری و حیات‌بخش سیاست خارجی روسیه قرار گرفت. در واقع این سیاست غرب باعث شد تا برای اینکه روسیه به حس نامنی استراتژیک تاریخی خود غلبه کند، چاره را در جلوگیری از پیوستن کشور اوکراین به ناتو دانسته و پیوستن آن به اتحادیه اروپا را پرهزینه نماید. بر این اساس سیاستمداران روسی بی‌معنی دانستن نگاه ژئوپلیتیکی در سیاست خارجی را رفتاری خطرناک قلمداد نموده و اقدام روسیه در خصوص الحاق کریمه به این کشور نشان داد که توجه به ژئوپلیتیک از اهمیت بسیار زیادی در سیاست خارجی برخوردار می‌باشد.

اوکراین به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای اروپای شرقی به‌عنوان کانون رقابت ژئوپلیتیکی بین روسیه از یکسو و آمریکا و اروپا از سوی دیگر تبدیل شده است علاوه بر ملاحظات ژئوپلیتیکی روسیه در مورد اوکراین شکاف‌های داخلی در این کشور، ناتوانی غرب و آمریکا در ایجاد اطمینان خاطر برای روسیه در این خصوص که سیاست‌هایشان در اوکراین در راستای تهدید روسیه نیست، بحران اوکراین و اقدام روسیه علیه این کشور اروپایی را گریزناپذیر کرد. لذا می‌توان رفتارهای فدراسیون روسیه در قبال اوکراین را با تئوری رئالیسم که دیدی واقع‌گرایانه نسبت به محیط اطراف، منافع و مرزهای در خطر خود توسط ناتو و ایالات متحده دارد را تبیین کرد که با توجه به مطالب فوق در پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به این سؤال خواهیم بود که سیاست خارجی روسیه در اقدام علیه اوکراین، با دانستن این پیش‌فرض که بعد از اتمام جنگ سرد، روسیه به دنبال کاهش سطح تنش و کمینه نمودن تنازع خود با دیگر کشورها در عرصه روابط بین‌الملل بوده با چه عدم قطعیت‌هایی در جمع بین این اضداد روبرو بوده است.

هدف تحقیق

هدف پژوهش حاضر، بررسی چرایی و چرایی تهدید اوکراین برای روسیه و عدم قطعیت‌هایی است که در جنگ فی‌مابین موجود بوده اما تاکنون مغفول مانده است.

سوال تحقیق

سیاست خارجه روسیه که بعد از اتمام جنگ سرد در برقراری روابط و تعامل با دیگر کشورها و ملل بازتعریف شده بود، در حمله به اوکراین با چه عدم قطعیت‌هایی مواجه است؟ و این پارادوکس آشکار در سیاست خارجه روسیه با چه توجیهاتی و چگونه قابل تبیین است؟

فرضیه تحقیق

تهدیدهای اوکراین برای روسیه در پیوستن به ناتو شامل تهدید امنیتی، سیاسی و نظامی بوده که روسیه نیز در مواجهه با آن با عدم قطعیت‌هایی مواجه است.

روش و نوع تحقیق: توصیفی - تحلیلی

روش گردآوری اطلاعات

روش‌های گردآوری اطلاعات در این پژوهش، به صورت کتابخانه‌ای (اسناد و مدارک و پویش‌های اینترنتی) بوده و در حقیقت توصیفی - تحلیلی است. در خصوص گردآوری اطلاعات مربوط به ادبیات موضوع و پیشینه پژوهش از روش‌های کتابخانه‌ای استفاده شده است.

چارچوب نظری: نظریه عدم قطعیت هایزبرگ

همان‌طور که در مقدمه بیان گردید برای بررسی سیاست خارجی روسیه در این بحران با توجه به اقدامات این کشور در بحران اوکراین نظریه عدم قطعیت هایزبرگ را به‌عنوان چارچوب نظری پژوهش در نظر گرفته‌ایم. همچنان که از نام این نظریه پیداست این نظریه نشأت گرفته از نظریه کلی واقع‌گرایی می‌باشد. بر اساس این نظریه کشورها در عرصه نظام بین‌الملل در پی حفظ امنیت کشور خود بوده اما در صحنه بین‌المللی همه‌چیز برابر سناریوهای از پیش تعیین شده که غالباً با آینده‌پژوهی نسبتاً دقیقی نیز همراه بوده لزوماً پیش نرفته چراکه دنیای واقعی، عرصه عدم قطعیت‌های خرد و کلان می‌باشد. این تعبیر از عدم قطعیت از دل نواقعی‌گرایی سر برآورده است ولی متمایز از آن است. این برداشت از عدم قطعیت هم مانند واقع‌گرایی، معتقد است در نظام اقتدارگرای بین‌المللی دولت‌ها به هر شکل ممکن در پی حفظ موجودیت خودشان بوده و این موضوع باعث می‌گردد همه بازیگران با عدم قطعیت‌هایی روبرو باشند. درحالی که واقع‌گرایی قائل به وجود خرده بنیان‌های متعددی است که رفتار دولت‌ها را تبیین می‌کند، نظریه عدم قطعیت تنها بر انتخاب عقلایی تکیه می‌کند. زیرا انتخاب عقلایی به بازیگران مؤثر در صحنه روابط بین‌الملل اجازه می‌دهد به پیش‌بینی‌هایی درباره سیاست خارجی اقدام در صورت عدم تحقق آن‌ها نظریه عدم قطعیت دست آنان را برای جایگزینی پلان‌های A و B... تا حد ممکن باز گذاشته و از غافلگیری این بازیگران یا به‌طور کامل جلوگیری نموده و یا کمینه این که هزینه‌های آن را کاهش دهد (گریفیتس، ۱۳۹۸: ۱۰۲۲).

مهم‌ترین نظریه‌پرداز در این زمینه، هایزبرگ می‌باشد که در این نوشتار، نظریه عدم قطعیت وی را بر اساس نظر والت صورت‌بندی می‌نمائیم که در تلفیق این دو نظر مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن عبارت‌اند از: تهدید از قدرت کلی، مجاورت

جغرافیایی، قدرت آفندی و نیت تجاوزکارانه. از دیدگاه ایشان قدرت کلی همان مجموع منابع کشور می‌باشد؛ کشوری که منابع بیشتری داشته باشد، می‌تواند تهدید جدی‌تری را از کشوری که منابع کمتری دارد، مطرح سازد. اهمیت مجاورت جغرافیایی از این جهت است که در صورتی که سایر شرایط برابر باشد، کشورهای نزدیک اغلب تهدیدکننده‌تر از کشورهای دور هستند. قدرت آفندی، توانایی یک دولت برای تهدید کردن حاکمیت یا تمامیت سرزمینی دولت دیگر با هزینه‌ای قابل قبول است. نیت تجاوزکارانه تمایل یک کشور خاص به واداشتن کشوری دیگر به واکنش را مشخص می‌سازد (ترابی و دیگران، ۱۳۹۸: ۳۲).

در این رویکرد کشورها در مقابل افزایش قدرت سایرین دست به موازنه نمی‌زنند، بلکه آنچه باعث حرکت کشورها به سوی توازن می‌گردد، میزان تهدیدی است که درک می‌کنند. زمانی که تهدیدی احساس شد، کشورها یا سعی می‌کنند در مقابل آن، توازن ایجاد کنند یا اینکه به کشور تهدیدکننده ملحق می‌شوند (ترابی، ۱۳۹۹: ۴۸-۴۱). حال این سؤال پیش می‌آید که کشوری که تهدید را درک نموده است چه راهبردی را اتخاذ می‌نماید؟ دست به توازن کشور تهدیدکننده می‌زند یا به کشور تهدیدکننده ملحق می‌شود؟ در پاسخ به این سؤال است که عدم قطعیت‌هایی مطرح می‌گردد از جمله این که باید میزان قدرت کشوری که تهدید را درک کرده است مدنظر قرار گیرد و یا این که میزان این تهدید بر چه منفعی از کشور هدف متمرکز بوده و... حال نکته محوری که نظریه عدم قطعیت در اینجا به آن اشاره می‌کند این مسئله است که کشورها با توجه به قدرت خود، دست به توازن یا اتحاد با طرف قوی‌تر می‌زنند یا خیر؟ کشورهای قدرتمندتر معمولاً اصل توازن را مورد توجه قرار می‌دهند در حالی که کشورهای ضعیف‌تر اتحاد با کشور تهدیدکننده را موفقیت‌آمیزتر می‌دانند، اما همان‌گونه که اشاره گردید عدم قطعیت ممکن است به‌طور کلی تصمیم‌گیری در

این شرایط را دستخوش تغییرات اساسی و یا تصمیم‌گیری را به زمان دیگری موکول نماید (ترابی، ۱۳۹۹: ۴۸-۴۱).

این رویکرد مدعی است که چون دولت‌ها در برابر تهدیدهای مشهود برای وضع موجود به سرعت از خود واکنش نشان می‌دهند [لذا] بیشینه ساختن قدرت در نهایت موجب نقض غرض می‌شود. همین واکنش سریع در برابر تهدید، شالوده تبیین آن‌ها را درباره علت وقوع جنگ در جهان دولت‌های حافظ وضع موجود نیز تشکیل می‌دهد. واعظان نظریه عدم قطعیت با توسل به مفهوم معمای امنیت، مدعی هستند که اقدامات تدافعی اغلب به خطا، به‌عنوان رفتاری تجاوزکارانه تعبیر می‌شود. دولت‌هایی که از توانایی جدید و بالقوه آفندی دیگران احساس تهدید می‌کنند با اتخاذ تدابیر نظامی از خود واکنش نشان می‌دهند و این همان معنا و مرز باریک لحاظ عدم قطعیت در این قبیل از تصمیم‌گیری هاست (گریفیتس، ۱۳۹۸: ۱۰۲۳).

سیاست خارجی روسیه پس از به دست گرفتن قدرت توسط پوتین در روسیه یعنی از سال ۲۰۰۰ میلادی به بعد اسناد مهمی در ارتباط با سیاست خارجی روسیه منتشر گردیده است که در میان این اسناد، سه سند مهم وجود دارد که بیانگر سیاست خارجی روسیه است. این اسناد عبارت‌اند از:

۱- سند تدبیر امنیت ملی فدراسیون روسیه:

سند تدبیر امنیت ملی فدراسیون روسیه در ۱۰ ژانویه ۲۰۰۰ میلادی توسط رئیس‌جمهور روسیه مورد تصویب قرار گرفت است. در این سند به برخی از تهدیدهای بین‌المللی اشاره شده که می‌توانند منافع ملی و جایگاه روسیه را در اروپا، خاورمیانه، ماورای قفقاز، آسیای مرکزی و منطقه آسیا اقیانوس آرام تضعیف کنند. در این سند که در اوج مبارزه طلبی‌های پوتین پس از تحقیر مسکو

در کوزوو تصویب شد، اولویت روسیه در سیاست خارجی، کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، اروپا، آمریکا، آسیا و خاورمیانه می‌باشند.

۲- سند تدبیر سیاست خارجی فدراسیون روسیه:

این سند در ۱۲ جولای ۲۰۰۸ میلادی توسط رئیس‌جمهور روسیه مورد تصویب قرار گرفت. بر اساس این سند، سیاست خارجی روسیه در تعقیب منافع ملی یک خط‌مشی آشکار، قابل پیش‌بینی و عمل‌گرایانه را دنبال می‌کند. موقعیت ژئوپلیتیک روسیه به‌عنوان یک قدرت برتر اوراسیایی، وضعیت کرملین به‌عنوان یکی از دولت‌های تأثیرگذار در جهان و عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل متحد، مسکو را ناگزیر می‌کند که در مسائل مهم جهانی دخالت نماید (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۲).

۳- استراتژی امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۳ میلادی:

این سند که در تاریخ ۱۲ می ۲۰۰۹ توسط دیمیتری مدودیف رئیس‌جمهور روسیه مورد تصویب قرار گرفت، از جهات مختلف حائز اهمیت است. مطابق با این سند، دولتمردان روسیه گمان می‌کنند مسکو در آینده با چالش‌های ناشی از جهانی شدن مواجه خواهد شد. از این رو رهبران روسیه باید خود را برای مواجهه با این چالش‌ها در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آماده کنند. علاوه بر این، استراتژی امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۰ به مرحله گذار در سیستم بین‌المللی پرداخته و خواهان احیای ظرفیت‌های روسیه از طریق یک سیاست عمل‌گرایانه شده است. (همان، ۶۳) این سند نشان می‌دهد که اگرچه روسیه قصد درگیری و تقابل با غرب به‌ویژه آمریکا را ندارد، اما می‌کوشد بر اساس منافع ملی، رویکرد سیاست خارجی خود را به سمت گسترش مناسبات با کشورهای

آمریکای لاتین، آفریقا و خاورمیانه تغییر جهت دهد. بر این اساس روسیه باید حضور و نفوذ خود را در مناطق مختلف را افزایش دهد.

۴- از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴ میلادی:

سیاست خارجی روسیه بر تقویت اعتبار و ارتقای موقعیت در جهان، حمایت از بهبود اقتصادی روسیه، قدرت اجرایی مؤثر برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی و امن شدن تمرکز دارد. آندره کوچین، رئیس مرکز کارنگی مسکو ادعا می‌کند، «تلاش پوتین برای مشارکت با واشنگتن نه از موضع یک کشور کوچک برای پذیرش هژمونی آمریکا، بلکه از موضع برابر است». کرملین به منظور ثبات این برابری تلاش برای ایجاد نظام چندقطبی را در دستور کار خود قرار داده است. روسیه مانند چین و تعدادی از کشورها، سیاست خارجی مستقلی برای ایفای نقش مهمی در مناطق اروپا، شمال شرق آسیا و خاورمیانه بزرگ و ... در پیش گرفته است (سیاح مفضلی، ۱۳۹۴: ۱۶).

سیاست خارجی روسیه تحت تأثیر شرایط در حال گذار آن کشور، در حال تحول است. این سیاست با نگرش نخبگان و به‌ویژه رئیس‌جمهور روسیه که نقشی اساسی در این زمینه دارد، در ارتباط نزدیک بوده و از آن تأثیرپذیر است. روسیه در سال‌های پس از فروپاشی شوروی، دچار نوعی ابهام و سردرگمی در سیاست خارجی شده است که به‌طور عمده از فقدان تعریفی روشن از نقش و جایگاه آن برمی‌خیزد. میان نقشی که روس‌ها برای خود قائل‌اند و جایگاهی که در درون نظام بین‌المللی جدید دارند، آنچه آمریکا برای آنان قائل است، و آنچه در عمل می‌تواند به دست آورند، شکافی اساسی وجود دارد (کرمی، ۱۳۹۲: ۵۶).

رویکردهای موجود در سیاست خارجی روسیه

کوچین و زولوف نیز در مقاله «سیاست خارجی روسیه: تداوم و تغییر»، سه جریان اصلی را با توجه به برنامه‌های احزاب سیاسی متنوع و دیدگاه گروه‌های مختلف، احزاب، و اتاق‌های فکر در روسیه مطرح می‌کند که عبارت‌اند از:

۱- غرب‌گرایان لیبرال

این گروه، طرفدار اصلاحات سیستم سیاسی، کاربرد غربی دموکراسی بازار به‌مثابه یک مدل و ارتباط نزدیک با اروپا و آمریکا می‌باشند. سنت روشنفکری غربی در لیبرال‌های روسیه که رگه‌هایی از نظریه نهادگرایان لیبرال و متفکران رئالیسم دارد، ریشه‌دار است، این گروه از امنیت دسته‌جمعی، جهانی‌شدن و عضویت در سازمان تجارت جهانی حمایت می‌کنند. آن‌ها تنش‌زدایانی هستند که در مقابل تندروها (بازها) قرار گرفته‌اند. هدف بعضی از لیبرال‌ها در دهه ۱۹۹۰ نه تنها ائتلاف با غرب بود، بلکه خواهان جذب در مجموعه غرب بودند. بوریس یتلستین در این دسته قرار می‌گرفت. این ایده که اهداف سیاست خارجی روسیه باید تابع غرب باشد، در صدد بود که روسیه را به‌طور کامل غربی کند. در روسیه امروز لیبرال‌ها به حاشیه رانده شده و به‌عنوان مخالفان سیستمیک با سیاست خارجی در نظر گرفته می‌شوند.

۲- طرفداران دیدگاه قدرت بزرگ موازنه گر

رهبری چندجانبه‌گرای روسیه، سیاست خارجی را با توسعه اقتصادی و سیاسی داخلی روسیه گره نمی‌زند. در این چارچوب قدرت بزرگ موازنه گر، پویایی‌های سیستم بین‌الملل را بر اساس دولت‌محوری و تمرکز بر منافع ملی روسیه در متن توازن قدرت تفسیر می‌کند. این گروه معتقدند، در چارچوب نظریه رئالیسم در روابط بین‌الملل، وضعیت روسیه به‌عنوان قدرت بزرگ با هویتش بیشتر سازگاری دارد؛ بنابراین تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ موازنه گر بیشتر شایسته روسیه

است. پدر فکری این جریان، پریماکوف است که در سال ۱۹۹۶ وزیر امور خارجه و از ۱۹۹۸ میلادی نخست‌وزیر روسیه بود. شاید بتوان نگرش قدرت بزرگ موازنه گر را رئالیسم تدافعی در سیاست خارجی روسیه نامید. این طیف از حفظ حوزه نفوذ در سرزمین‌های شوروی سابق و تلاش برای مهار برتری آمریکا در سیاست خارجی حمایت می‌کنند. نسخه دیگر قدرت بزرگ موازنه گر دیدگاه «مسیر سیاست خارجی مستقل» است که توسط متفکر و تحلیل‌گر سیاسی روسیه، ویاجسلاو نیکونف در سال ۲۰۰۲ مطرح شد. قدرت بزرگ موازنه گر، تجربه غرب و مطلوب بودن یادگیری از غرب را می‌پذیرد. مفهوم مدرنیزاسیون روسی متکی بر ملاحظه سنت تاریخی است که در دوره پترکبیر ثبات یافته است. آن‌ها خواهان واردکردن فناوری از غرب، جذب سرمایه‌های خارجی و رقابت موفقیت‌آمیز با غرب بوده و مانند اکثر ناسیونالیست‌ها، خواهان تلاش برای بازی هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح جهانی (گروه ۸، گروه ۲۰ و شورای امنیت سازمان ملل متحد) با قدرت‌های بزرگ می‌باشند.

۳- ملی‌گرایان

این گروه مأموریت ویژه‌ای برای روسیه در روابط بین‌الملل در نظر می‌گیرند و بیشتر به یکپارچگی با همسایگانی که در گذشته جزء شوروی بوده‌اند، می‌اندیشند. این گروه که با عنوان «ملی‌گرایان روسی» از آنان یاد می‌شود، مخالف منافع غرب و آمریکا می‌باشند. نئوامپریالیست‌ها، حامیان نفوذ روسیه در فضای شوروی سابق و ناسیونالیست‌های قومی در این گروه قرار می‌گیرند. حضور نئوامپریالیست‌ها برای احیای دولت در مرزهای شوروی سابق است. دومین زیرگروه، طرفداران سلطه منطقه‌ای روسیه می‌باشند که خواهان دولت‌سازی در مرزهای روسیه امروزی هستند که با دیگر دولت‌های جانشین شوروی همراه شده و منطقه حائل با کشورهای تحت‌الحمايه و مستقر اطراف روسیه را ایجاد نمایند.

ناسیونالیست‌های قومی طرفدار روسیه واحد با جوامع روسی در خارج نزدیک و ایجاد دولت روسی درون مناطقی از ساکنان اسلاوهای شرقی و قومیت‌های روس (اتحاد دوباره با بلاروس، بخش‌هایی از اوکراین و شمال قزاقستان) می‌باشند. حامیان ناسیونالیست‌های قومی و نئوامپریالیست‌ها خواهان تعیین دوباره مرزهای سیاسی اما با خطوط متفاوت هستند (طاهری، ۱۳۹۴: ۵۱).

بحران اوکراین؛ دلایل و زمینه‌ها

بی‌تردید اوکراین مهم‌ترین کشور اروپای شرقی است که هم برای غرب و هم برای روسیه حائز اهمیت فراوان است. این کشور بر لبه رقابت‌های ژئوپلیتیک روسیه و غرب قرار گرفته است و مرز اتحادیه اروپا با روسیه محسوب می‌شود. این ویژگی، اوکراین را به گلوگاه بحران و اوکراین را می‌توان نماد رویارویی دو گزینه رقابت روسیه و غرب تبدیل نموده است، راهبردی دانست. گزینه اول معطوف به کاربرد قدرت نرم از سوی آمریکا برای محدودسازی تحرک ژئوپلیتیک، اقتصادی و امنیتی روسیه است. دیپلماسی آمریکا، نهادهای بین‌المللی به‌ویژه نهادهای اروپایی را برای منصرف سازی تحرک ژئوپلیتیک روسیه بسیج کرده است درحالی‌که روسیه بر اساس منطق تاریخی و راهبردی خود تلاش دارد تا حفظ و گسترش امنیت را بر اساس قالب‌های سخت‌افزاری پیگیری کند (متقی، ۱۳۹۳: ۸۱).

حوادث اوکراین به شکلی در ادامه رقابت غرب به رهبری آمریکا و روسیه قرار دارد که طی بیش از شش دهه گذشته به اشکال مختلف در سرتاسر جهان به‌خصوص در اروپای شرقی در جریان بوده است. آمریکا در صحنه‌های بین‌المللی به دنبال نهادینه ساختن نظم موردنظر خود در چارچوب مجموعه‌ای از رویه و نهادهای بین‌المللی لیبرال محور است. لذا اتخاذ سیاست‌هایی مانند تقابل با روسیه از طریق گسترش ناتو به شرق، استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای

شرقی و تلاش برای نفوذ هرچه بیشتر در آسیای مرکزی را برای کاهش قدرت روسیه در جهت منافع خود برآورد می‌کند. در مقابل روسیه با توجه به ارزش‌های داخلی و ساختارهای سیاسی و اقتصادی خود، مخالف گسترش چنین نظامی است و تلاش‌های غرب در اوکراین را تهدیدکننده و ابزاری برای به حاشیه بردن خود تلقی نموده و در واکنش به این احساس، اقدام به تسخیر کریمه می‌نماید (ترابی، ۱۳۹۳: ۵۷-۶۳).

شبه‌جزیره‌ای که ممکن بود در صورت چرخش اوکراین به سوی اردوگاه غرب، میزبان پایگاه دریایی ناتو باشد و این در حالی است که روسیه در دکترین نظامی جدید خود که سال ۲۰۱۵ میلادی آن را تدوین نموده است حضور و نقش ناتو در اوکراین را دیگر تهدیدی بالقوه برای امنیت روسیه نمی‌داند، بلکه آن را تهدیدی بالفعل معرفی نموده و چاره‌ای جزء واکنش نسبت به آن را برای خود متصور نیست. یکی دیگر از بازیگران بین‌المللی بحران اوکراین، اتحادیه اروپا می‌باشد. تلاش اروپا بر این است که در قالب سازوکارهای اقتصادی اوکراین را از مدار روسیه دور نموده و در اتحادیه اروپا ادغام نماید درحالی‌که روسیه در تلاش می‌نماید تا با عضویت کامل اوکراین در اتحادیه اوراسیایی، مانع از نزدیک شدن این کشور به اتحادیه اروپا شود. نکاتی که از نظر گذشت، حاکی از این واقعیت است که موقعیت ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک اوکراین به گونه‌ای است که روسیه و مجموعه غرب به رهبری آمریکا، هریک به دنبال افزایش نفوذ خود و کاهش نفوذ جبهه مقابل در این کشور می‌باشند (ترابی، ۱۳۹۳: ۴۳).

دلایل و زمینه‌های اقدام روسیه علیه اوکراین

با توجه به اینکه بحران اوکراین عرصه رویارویی قدرت‌های بزرگ از جمله روسیه با ایالات متحده و همچنین اتحادیه اروپا است، دلایل اصلی سیاست روسیه در بحران اوکراین را به شکل زیر می‌توان برشمرد:

۱- اشتراکات فرهنگی

مهم‌ترین بازیگر امنیتی در بحران اوکراین، روسیه است؛ چراکه این کشور به لحاظ ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک از اهمیت غیرقابل انکاری برای روسیه برخوردار می‌باشد. دلایل متفاوتی برای توجه روسیه به اوکراین وجود دارد، یکی از مهم‌ترین آن‌ها اشتراکات فرهنگی و هویتی این دو کشور است که نکته بسیار قابل توجهی می‌باشد. هویت روسی و هویت اوکراینی در مجموعه و منظومه فرهنگ و تمدن اسلاو قرار می‌گیرند. بنابراین پیوندهای گوناگونی، این دو مجموعه فرهنگی را به هم متصل می‌کند (سجادپور، ۱۳۹۳: ۱۸۶). در واقع روسیه کهن در دوره سلسله روریک در سال ۸۶۲ از قبایل پراکنده اسلاو و با چیرگی بر نظام کهن ملوک‌الطوایفی و قبایلی پراکنده، گذشته و دولتی واحد ایجاد شده و از سال ۹۱۲ کییف در کرانه رود دنی پر به عنوان مرکز قوم اسلاو درآمد و از این رو، کیف را گهواره ملت روسیه دانسته‌اند (کرمی، ۱۳۹۳: ۱۸۸).

سرزمینی که در این دوره تاریخی تحت کنترل کییف بود شامل روسیه سفید، روسیه اروپایی و اوکراین بوده و روسیه کیفی نامیده می‌شد. کییف را مهد تمدن روسیه می‌دانند و مادر همه شهرهای روسیه قلمداد می‌شود. لذا جدایی بین دو ملت به دلیل شرایط قومی، تاریخی و فرهنگی مسئله آسانی نیست. روسیه و اوکراین ادعا می‌کنند که ریشه‌های آنان روس بوده و فدراسیون قبایل اسلاو شرقی یک هزاره پیش در کییف متمرکز بودند. این ادعا در صحبت‌های چهره‌های

ارشد دولت روسیه و حتی پوتین نیز به کرات شنیده شده است. پوتین در اظهارات علنی خود نشان داده است که طرفدار تز «مردم تثلیث» است که می‌گوید اسلاوهای شرقی یک جامعه فراگیر را تشکیل می‌دهند که همگی فرزندان روس و وارثین فرهنگ، مذهب و سنن آن هستند که یک هزاره پیش در کیف سکنی گزیدند. در این دیدگاه، تقسیم جدید اسلاوهای شرقی به بلاروس‌ها، اوکراینی‌ها و روس‌ها تنها نشان‌دهنده گونه‌های منطقه‌ای و زبانی مردم است، نه وجود ملیت‌های جداگانه. سخنرانی پوتین در ۱۸ مارس سال ۲۰۱۴ میلادی خطاب به هر دو مجلس قانون‌گذاری روسیه این موضوع را در مورد رابطه بین اوکراین و روسیه روشن کرد، ما صرفاً همسایگان نزدیک نیستیم، بلکه در واقع همان‌طور که بارها گفته‌ام، یک ملت هستیم ... که هر یک از ما بدون دیگری نمی‌تواند یک ملت باشد. (کرمی، ۱۳۹۳: ۱۸۹).

۲- بازیابی هویت روسی

پارامترهای مورد بحث در مورد هویت ملی و کانون اهداف سیاست خارجی روسیه از پنج عنصر تاریخ روسیه ریشه می‌گیرد: عنصر نخست روسیه قدرتی بزرگ است و باید رفتاری در شأن و جایگاه قدرت بزرگ داشته باشد. عنصر دوم: پارادایم حاکم بر سیاست بین‌الملل، پارادایم رئالیسم و نئورئالیسم است. دولت محوری و قدرت محوری از اصول این پارادایم‌ها محسوب می‌شوند. سیاست بین‌الملل، عرصه رقابت‌های هابزی و داروینی است. عنصر سوم: روسیه از ۳۰۰ سال قبل از پترکبیر تا پوتین و مدودف در حوزه‌های اقتصادی، تکنولوژیکی و موفقیت نظامی در مواجهه با رقیبانش با چالش‌هایی روبرو است و در صدد است تا این عقب‌ماندگی را جبران کند. عنصر چهارم: دغدغه استراتژیک روسیه این است که برای جبران عقب‌ماندگی و تداوم پیشرفت، کدام یک از جنبه‌های هویت ملی یا نظم سیاسی و اقتصادی داخلی و جهت‌گیری

سیاست خارجی و اولویت‌های آن را مورد تأکید قرار دهد. عنصر پنجم: از حدود ۲۰۰ سال قبل، بحث اصلی این است که تا چه حد لیبرالیسم غربی مدل شایسته‌ای برای روسیه است و پیامد نزدیکی با غرب و شرکایش برای رسیدن به اهدافش چه می‌تواند باشد؟ (Kuchins and Zevelev, 2012: 148). هویت روسی از چهارعنصر قومیت، مذهب، نظام سیاسی و جغرافیا، یعنی ویژگی‌های خاص قومی روس اسلاو، مذهبی ارتدوکس، نظام استبدادی تزاری و مشخصات جغرافیایی آسیایی-اروپایی تشکیل شده است. در میان این عناصر در بسیاری مواقع، همزیستی وجود داشته است، اما گاه نیز به تعارضاتی اساسی رسیده‌اند. احساس هویت ملی، نخست بر اساس همبستگی قوم روس در درون قوم اسلاو شرقی شکل گرفت، اما با هجوم مغولان، کلیسای ارتدوکس، محوری بود که احساس مشترک روس‌ها پیرامون آن جمع شد و سپس با ورود افکار جدید از غرب، به تدریج نقش مذهب در مقابل قومیت اسلاو سست شد، و با انقلاب کمونیستی، ایدئولوژی سوسیالیسم جای مذهب و قومیت را گرفت. آنچه در روسیه جدید طی سال‌های اخیر مطرح شده است، نشان می‌دهد که برای این کشور هنوز مسئله هویت ملی یک مشکل اساسی است. (کرمی، ۱۳۹۲: ۳۷۷).

حضور جمع زیادی از اسلاوها در جمهوری‌های جدا شده از شوروی و به‌طور بارز در دو کشور اوکراین و بلاروس موجب می‌شود که روسیه تلاش کند نقش پدرمآبانه یا برادر بزرگ را نسبت به آن‌ها اعمال کند. بر این اساس، روسیه کماکان اقمار خاص خود را دارد و از این منظر نه تنها متفاوت از غرب و شرق است، بلکه حس اقتدار و اعمال فروپاشی، قدرت نسبت به دیگر کشورها را در خود تقویت می‌کند (زرگر، ۱۳۹۴: ۵۰).

فروپاشی شوروی باعث شد که بحران حوزه فرهنگ در روسیه افزایش یابد و جریان خلأ هویت به یک بحران جدی تبدیل شود؛ به نحوی که به مرور زمان، وجود خلاءهای جدیدی در حوزه فرهنگ نمایان شود (میرزایی، ۱۳۹۸: ۴۸).

در میان کشورهای جدا شده از شوروی، اوکراین و بلاروس وضعیت خاصی دارند، زیرا از نظر قومی، زبانی و مذهبی اشتراکات زیادی با روسیه دارند و به قولی، جدایی آن‌ها به قلب هویت روسی اصابت کرده است و اوکراین طی مدت سه قرن گذشته بخشی از روسیه بزرگ به شمار می‌آمده و نخستین دولت روسی در کییف شکل گرفته و بسیاری از بزرگ‌ترین نویسندگان روسیه همانند گوگول و بولگانف در آنجا به دنیا آمده‌اند. گفته می‌شود، میلیون‌ها روسی معتقدند بدون اوکراین غیرممکن است که از یک روسیه بزرگ و یا هر روسی‌های سخن گفته شود. تصور اینکه اوکراین یک کشور جدا از روس است، ضربه‌ای روحی برای مردم روسیه تلقی می‌شود؛ لذا هرگونه تعریف قومی و زبانی از هویت ملی، عملاً در رفتار خارجی کرملین نسبت به کشورهای اوکراین و بلاروس نمود می‌یابد (کرمی، ۱۳۸۲: ۵۷).

روسیه پس از عبور از یک دوره گذار و فائق آمدن بر مشکلات و تنگناهای اقتصادی و نیز دستیابی به نظم و ثبات داخلی، خود را در شرایط یک «قدرت بزرگ» و تجدید حیات یافته می‌بیند. روسیه در این شرایط می‌کوشد تا بار دیگر جایگاه خود را به‌عنوان یک قدرت بزرگ و تأثیرگذار در نظام بین‌الملل، بازیابد؛ تمایلی که آن را باید گرایش تاریخی در فرهنگ سیاست خارجی روسیه قلمداد نمود. در این میان، دو عامل مهم اقتصادی و سیاسی سبب شده‌اند تا این گرایش تاریخی در رفتار کنونی سیاست خارجی روسیه بیشتر تجلی یابد: ۱- رشد قابل ملاحظه درآمدهای انرژی روسیه به واسطه افزایش چشمگیر و پایدار قیمت

جهانی نفت و گاز؛ ۲- تمرکز و اشتغال مستمر بخش مهم انرژی در سیاست خارجی آمریکا در کشورهای افغانستان و عراق (کیانی، ۱۳۹۷: ۳۶۸).

در دوره پوتین تلاش برای حفظ هویت مستقل و متمایز روسی بر سیاست خارجی تأثیر گذاشته و روسیه دوره پوتین در عین اینکه مرزهای هویتی خود را به‌طور مشخص از غرب و شرق جدا کرده است، به جمهوری‌های جدا شده از اتحاد شوروی توجه ویژه‌ای داشته و به‌ویژه با تأکیدی که بر هویت اسلاوی می‌شود، دو جمهوری اوکراین و بلاروس در تماس بسیار نزدیکی با روسیه قرار گرفته‌اند (زرگر، ۱۳۹۴: ۷۹).

۳- اهمیت ژئوپلیتیکی

اوکراین با قرار گرفتن در جنوب غربی فدراسیون روسیه بگونه‌ای دروازه روسیه به سمت غرب است. این کشور در حلقه اول پیرامونی برای روسیه اهمیت حیاتی دارد چراکه از این کشور به‌راحتی می‌توان برای محاصره روسیه استفاده نمود. از این رو، اهمیت استراتژیک بسیاری برای روسیه دارد. افزون بر این، مدخل زمینی برای جنوب غربی آسیا است و شبه‌جزیره کریمه مشرف بر ساحل محدود روسیه در دریای سیاه می‌باشد. همچنین، اوکراین بخش مهمی از سواحل دریای سیاه و بنادر مهم آن از جمله سواستوپل و اودسا را در اختیار دارد، بنادری که روسیه در دوره شوروی برای استقرار ناوگان خود در دریای سیاه از آن‌ها بهره می‌گرفت. (همان، ۸۲)

همچنین اوکراین مرزهایی در اروپای مرکزی دارد درحالی که روسیه، مرزی با اروپای غربی ندارد و این در حالی است که نزدیکی به اروپا برای این کشورها اهمیت بسزایی دارد. روسیه به‌منظور اصلاح اقتصاد خود نیازمند روابط تجاری گسترده با اروپا است. برای مثال در زمان بوریس یتسین که رابطه با اروپا

به‌عنوان اولویت سیاست خارجی روسیه قلمداد می‌شد، ارتباط نزدیک با اوکراین یکی از راه‌های وصول به این هدف بود، توماس گومارت با اشاره به سیاست خارجی روسیه بر این باور است که دولتمردان کرملین هنوز نگرشی واقع‌گرایانه به سیاست خارجی و نظام بین‌الملل دارند و دلیل این امر را سیطره هویت ژئوپلیتیکی بر سیاست خارجی این کشور می‌داند. در حقیقت روسیه به‌واسطه این منطق ژئوپلیتیک خود را یک قدرت بزرگ و ابرقدرت آینده نظام بین‌الملل تلقی می‌کند و حاضر نیست از جایگاه دومی در این نظام برخوردار شود (قوام، ۱۳۹۷: ۲۰).

معماری سیاست خارجی روسیه از گذشته تا به امروز به دو مقوله ملاحظات تاریخی و ژئوپلیتیک توجه بسیار زیادی نموده است. چه در دورانی که آگاهی امپراتوری در عصر تزارها شکل گرفت و در دوران شوروی تداوم یافت و چه امروزه که آگاهی ملی وجود دارد، بدون وقفه شاهد تنیدگی همه‌گیر اهمیت جغرافیا با هویت ملی بوده‌ایم. روسیه تلاش کرده است موضع خود در قبال تحولات اوکراین را به وقایع مشابه در خاورمیانه، بالکان و سایر مناطق تشبیه کند که در تمام آن‌ها غرب به‌ویژه آمریکا به خرابکاری و آشوب‌سازی متوسل شده است. نتایج اتخاذ چنین سیاست‌هایی از سوی آمریکا تا حد زیادی مشخص بوده است؛ زیرا عموماً به جنگ‌های داخلی خونین، سرازیر شدن میلیاردها دلار به صحنه جنگ‌های غیرضروری، ایجاد بحران مالی، تضعیف حاکمیت تا مرز فروپاشی و نیرو گرفتن عوامل تروریستی در خلاءهای موجود سیاسی و امنیتی انجامیده است. از نظر روسیه، وقوع چنین تحولاتی به صورت پی‌درپی در مناطق مختلف به این معناست که تسلط و هژمونی آمریکا بر نظام جهانی از بین رفته و لذا واشنگتن در حال گذار از «ثبات مبتنی بر سیطره» به «بی‌ثباتی کنترل‌شده» است. چنین راهبردی، کشمکش‌های ژئوپلیتیکی را تشدید می‌کند و باعث تعمیق

مناقشات میان کشورهای و گروه‌های قومی و مذهبی می‌شود، از این رو اگر روسیه داخل مرزهای خود باقی بماند، امریکا به قصد آشوب سازی به قلمرو این کشور و مناطق پیرامونی آن نزدیک خواهد شد. به همین دلیل روسیه قصد دارد این پیام را به آمریکایی‌ها بدهد که نه تنها مناطق پیرامونی این کشور، بلکه سایر مناطق که برای امریکا نیز جنبه‌های راهبردی دارند، می‌توانند صحنه رویارویی باشند. بازیگری فعال روسیه در خاورمیانه در این راستا قابل ارزیابی است و روسیه تلاش می‌کند به آمریکایی‌ها تفهیم کند که می‌تواند هم منافع امریکا را به چالش بکشد و به آن‌ها آسیب وارد کند و هم جایگاه خود را به عنوان قدرتی جهانی تثبیت کند. به این ترتیب روسیه با ارائه تعریف جهانی از بحران‌های منطقه‌ای و ارتباط برقرار کردن میان بحران اوکراین و خاورمیانه، رویکرد راهبردی خود را در راستای تضعیف منافع جهانی امریکا و کشاندن صحنه رویارویی به مکانی دور از قلمرو خود استوار کرده است. بر این اساس روس‌ها با اتخاذ سیاستی فعال و درعین حال آسیب رساندن به منافع امریکا به‌ویژه در خاورمیانه، سعی می‌کنند غرب را تلویحاً تهدید و از دخالت در اوکراین بازدارند. در مجموع بحران اوکراین باعث علنی‌تر شدن رقابت‌های ژئوپلیتیک میان روسیه و امریکا در مناطق مختلف جهان شده است (اعظمی و دیگران، ۱۳۹۷).

درک ژئوپلیتیک از واقعیات بین‌المللی و قاره‌ای همیشه برای روس‌ها به عنوان اصل کاردینال در سیاست خارجی بوده و به همین روی در سیاست خارجی روسیه در رابطه با محیط بین‌المللی در طول سده‌ها همواره رابطه دیالکتیکی بین ژئوپلیتیک و اقدامات را ملاحظه کرده‌ایم. تجلی بسیار محدود ایدئالیسم در شاکله سیاست خارجی و جایگاه رفیع واقع‌گرایی حتی در عصر حاکمیت ایدئولوژی کمونیستی به وضوح بازتاب اهمیت ژئوپلیتیک در شکل دادن به استراتژی رهبران حاکم بر این سرزمین است. در مورد اقدامات ولادیمیر پوتین درباره تسهیل تنش

در نواحی شرقی اوکراین که روس تبارها در آنجا متمرکز می‌باشند و الحاق کریمه به روسیه، انضباطبخش سیاست‌های نه‌ایده آلیسیم بلکه واقع‌گرایی محض با توجه به خوانش شرایط منطقه‌ای و جهانی بوده که مباحثی مهم مانند دخالت غرب و ناتو در این مقوله از مصادیق بارز نظریه عدم قطعیت تلقی می‌گردد. روسیه از یکسو امنیت خود را در چارچوب یک نظم جغرافیایی تعریف می‌کند و از سوی دیگر فرصت برای سلطه و یا بسط سلطه فرامرزی را تنها در چارچوب نظم جغرافیایی امکان‌پذیر می‌داند. با در نظر گرفتن این واقعیت است که متوجه می‌شویم چرا چنین اهمیتی به برداشت ژئوپلیتیک در طراحی استراتژی روسیه داده شده است. استراتژی کلان دربرگیرنده اولویت‌دهی اهداف در قلمرو سیاست خارجی، مشخص کردن منابع موجود و بالقوه و تعیین برنامه برای بهره‌برداری از منابع در راستای تحقق اهداف است (اعظمی و دیگران، ۱۳۹۷).

در سیاست خارجی روسیه در دوران ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین و با توجه به تمرکز قدرت کرملین و رشد چشمگیر درآمدهای حاصل از انرژی، روسیه توانست موقعیت بین‌المللی خود را تحکیم نموده و با نو سازی صنایع نظامی و اعمال نفوذ بیشتر در مناطق پیرامونی به قدرتی بزرگ و تأثیرگذار در سیاست بین‌الملل تبدیل شود. از منظر این رویکرد هرچه قدرت ملی روسیه افزایش می‌یابد، بر ضریب رقابت و رویارویی این کشور با سایر قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه آمریکا نیز افزوده می‌شود. بر اساس این تحلیل، رقابت روسیه و آمریکا در مورد مسائل منطقه‌ای و جهانی از دوره دوم ریاست جمهوری پوتین پس از یک دوره همکاری ناموفق با آمریکا در آسیای مرکزی به واسطه حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی آغاز شد. از دیدگاه دولتمردان روسیه، منطقه خارج نزدیک روسیه حوزه منافع حیاتی این کشور قلمداد شده و تأمین امنیت و حفظ ثبات سیاسی و اقتصادی کشورهای این منطقه برای آن اهمیت بسیاری

دارد. به این ترتیب روسیه برای خود مسئولیت امنیت ویژه قائل است. حتی نوع نگاه روسیه به این مناطق باعث خلق مفهومی جدید، یعنی آئین مونروئه روسی در سیاست امنیت روسیه شده است که بر اساس این مفهوم، روسیه نه تنها دیگران را از دخالت در این مناطق بازمی‌دارد، بلکه حق مداخله برای خود را در جمهوری‌های تازه استقلال یافته، بر اساس منافع ویژه خود محفوظ می‌دارد (احمدیان و غلامی، ۱۳۸۸: ۹).

اوکراین مهم‌ترین کشور در اروپای شرقی در ابعاد ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک است. به همین سبب، این کشور در مدار توجه و منافع قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای همچون روسیه و اتحادیه اروپا قرار دارد. مطالعه رفتار سنتی روسیه در منطقه پیرامونی خود حاکی از یک واقعیت تاریخی است و آن تثبیت نفوذ در مناطق یادشده به منظور پیشینه‌سازی ضریب امنیتی خود در برابر قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای است (کیانی، ۱۳۹۶: ۷۱).

اوکراین در مرکز ثقل سیاست نفوذ روسیه و اتحادیه اروپا در منطقه قفقاز و نیز مرکز جمهوری اروپا شرقی غیر عضو در این پیمان قرار دارد. اوکراین به لحاظ ژئوپلیتیک دومین کشور بزرگ اروپایی واقع در سواحل شرقی و غربی دریای سیاه است. نکته اصلی درباره اوکراین این نیست که قسمت شرق این کشور طرفدار روسیه هستند، بلکه بحث اصلی جایی است که اکثریت جمعیت محلی اوکراین هوادار روسیه می‌باشند (Blockmans and Gros, 2014). کمینه ۸ میلیون نفر اقلیت روس تبار در اوکراین زندگی می‌کنند که در مجموع؛ به همین منظور روسیه با تشویق و حمایت از تشکیل اجتماعات قومی مؤثر، سیاست وحدت مردم روس زبان خارج از روسیه را تبلیغ و ترویج می‌کنند. به‌طور کلی اوکراین بخشی از جهان روسی را شامل می‌شود؛ جهان روسی شامل شهروندانی می‌شود که خارج از

روسیه ساکن هستند اما در قالب زبان، فرهنگ، و سیاست روسی زیست می‌کنند (Blockmans and Gros, 2014).

روسیه در برابر اوکراین استراتژی نفوذ پایدار و همه‌جانبه‌ای را دنبال می‌کند. مهم‌ترین وجه نفوذ روسیه در اوکراین سیاسی اقتصادی- فرهنگی می‌باشد. مشابهت‌های فرهنگی و تاریخی، وابستگی کلیسای ارتدوکس اوکراین به کلیسای ارتدوکس روسیه، نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه را تسهیل می‌کند. رسانه‌های گروهی، مؤثرترین ابزار استراتژی نفوذ فرهنگی روسیه در اوکراین هستند. روسیه با انتقال نیروهایش به مرز اوکراین در سال ۲۰۱۴ و الحاق شبه جزیره کریمه به سرزمین خود نشان داد که این کشور سیاستی تهاجمی نسبت به کشورهای خارج نزدیک در پیش گرفته است که با دور شدن آن‌ها از حوزه ژئوپلیتیک روسیه تمامیت ارضی و یکپارچگی آن‌ها به خطر می‌افتد و در نتیجه مداخله در امور داخلی آن‌ها رخ می‌دهد. همچنین مشاجرات اقتصادی و دیپلماتیک را به بحرانی ژئوپلیتیک تبدیل کرده است. پوتین با ادغام کریمه در صدد از بین بردن مزیت‌های پیوستن اوکراین به غرب برآمد؛ به عبارتی پیوستن اوکراین بدون شبهه جزیره کریمه به ناتو دیگر اهمیتی برای غرب ندارد. (کیانی، ۱۳۹۶: ۷۱).

۴- اهمیت اقتصادی

اوکراین بزرگ‌ترین کشور حمل‌کننده گاز طبیعی است و سیستم حمل آن قابلیت ۲۹۰ میلیارد مترمکعب برای ورود و ۱۷۰ میلیارد مترمکعب برای خروج گاز در سال را دارد ۹۷ درصد گاز صادراتی روسیه به اروپا که از خاک اوکراین و از طریق خط لوله دولتی می‌گذرد، وزنه‌ای در دست این کشور است که نگذاشتن روسیه از اهرم وابستگی زیاد آن به انرژی استفاده سیاسی نماید، البته با اجرای طرح‌هایی همچون خط لوله گازی آمال از طریق بلاروس که جزیره آمال روسیه

را به خطوط لوله اروپا متصل می‌کند و نیز خط لوله ساوث استریم از زیر دریای سیاه، نیاز روسیه به خطوط لوله اوکراین کمتر خواهد شد (Torabi, 2013).

البته با وجود این تمهیدات کمی بیشتر از نصف صادرات گاز طبیعی روسیه به غرب باید همچنان از خاک اوکراین عبور نماید و به ناچار اوکراین به عنوان یک رابطه حیاتی که روسیه را به جهان خارج متصل می‌نماید، باقی خواهد ماند. هر چند روسیه با اقدام به اجرایی کردن طرح‌های انتقال انرژی می‌کوشد وابستگی خود را به خطوط لوله موجود گاز که از کشورهای هم‌جوار از قبیل اوکراین ترانزیت می‌شود کاهش دهد، ولی اوکراین یکی از معبرهای مهم انتقال گاز روسیه به اروپاست. از سوی دیگر، اوکراین نیز به نوبه خود یکی از واردکنندگان و مصرف‌کنندگان بزرگ گاز روسیه است. این وضعیت باعث شده است هرگونه تحول در روابط روسیه و اوکراین بر روابط دو طرف با اروپا نیز تأثیر بگذارد.

۵- کنترل بر محور انرژی و ترانزیت به اروپا؛ افزایش قدرت و بازیگری روسیه

روسیه با پشت سر گذاشتن دوره ضعف دهه ۱۹۹۰ میلادی، در حال حاضر به عنوان بازیگری قدرتمند در سیاست بین‌الملل مطرح است و به عنوان قدرتی دارای منابع انرژی و کنترل‌کننده خطوط ترانزیت نفت و گاز، موقعیت مناسبی به دست آورده است. به طور کلی سیاست خارجی روسیه از حالتی منفعل در دهه ۱۹۹۰ میلادی به سیاستی فعال در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ میلادی و در نهایت سیاستی بسیار تهاجمی در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ میلادی تغییر جهت یافت (کرمی، ۱۳۸۸: ۱۸۹).

میزان منابع اثبات شده انرژی روسیه ۲۱ درصد کل ذخایر موجود دنیا است. این منابع هم به لحاظ کیفیت و کمیت و هم به لحاظ تنوع در سطوح بالایی قرار دارند. میزان ذخایر اثبات شده نفت روسیه بیش از ۷۴ میلیارد بشکه برآورد شده

است و این درحالی که است که هنوز در دوسوم منطقه نفت خیز سیبری هیچ عملیات اکتشافی صورت نگرفته است. این کشور ۱۳ درصد ذخایر جهانی نفت و بیش از ۳۶ درصد ذخایر جهانی گاز را در اختیار دارد و هم‌اکنون با در اختیار داشتن سهم ۱۱ درصدی از بازار صادرات نفت پس از عربستان ۱۴ درصدی در مقام دوم قرار دارد، روسیه و کشورهای حوزه اوراسیا، حدود ۸۰ درصد تولید نفت اوپک را در اختیار دارند که روسیه به تنهایی ۵۷ درصد این میزان را به خود اختصاص داده است. منابع نفت و گاز، مهم‌ترین منبع درآمد روسیه هستند. بر اساس گزارش بانک جهانی در ژوئیه ۲۰۰۴ میلادی افزایش تولید ناخالص داخلی روسیه عمدتاً متأثر از افزایش جهانی قیمت نفت و گاز و کاهش ارزش روبل بوده است؛ به نحوی که حدود ۷۵ درصد تولید ناخالص داخلی و ۷۵ درصد ارزش تجارت خارجی این کشور از این منبع تأمین می‌شود و بیشتر بدهی‌های خارجی نیز به کمک همین درآمدها بازپرداخت شده است (نوری، ۱۳۹۶: ۲۸).

بر اساس گزارش‌های انجمن جهانی انرژی، میزان واردات گاز اروپا از روسیه، از ۴۱ درصد کنونی به ۷۱ درصد در سال ۲۰۳۰ میلادی خواهد رسید. در حال حاضر روسیه یکی از تأمین‌کنندگان اصلی انرژی اتحادیه اروپا است و گذشته از تأمین مستقیم انرژی بازار اروپا، نقش یک کریدور ترانزیتی را به‌ویژه در انتقال گاز دریای خزر و آسیای مرکزی ایفا می‌کند. روسیه به‌خوبی از افزایش نقش انرژی در معادلات اقتصادی و سیاسی جهان و امنیت انرژی در قرن ۲۱ آگاه است. این کشور با بهره‌گیری از اهرم انرژی در صدد تقویت جایگاه سیاسی و اقتصادی خود در عرصه بین‌المللی است. همین مسئله سبب بروز هشدارهایی در میان اغلب کشورهای اروپایی که به انرژی وابسته‌اند، شده است. این ترس‌ها در نتیجه تصمیم گاز پروم مبنی بر قطع صدور گاز به اوکراین و بلاروس و جنگ در گرجستان که تهدیدی برای کریدورهای خطوط لوله غیر روسی اروپا بود، به

وجود آمده است. بسیاری بر این باورند که تلاش مسکو به منظور کنترل تأسیسات و بازارهای انرژی در اروپای مرکزی می‌تواند مخاطراتی برای امنیت انرژی اتحادیه اروپا به همراه داشته باشد (نیاکویی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۹۴).

منابع انرژی، سلاح سیاسی نیرومندی برای روسیه در کشمکش قدرت با طرف‌های خارجی بوده و در شرایط کنونی مهم‌ترین ابزار تعامل برتر روسیه با غرب و ابزاری برای چانه‌زنی از مواضع برتر است. افزایش فزاینده نیاز اتحادیه اروپا، آمریکا و کشورهای شرق به منابع انرژی و کمبود جایگزین برای متنوع کردن منابع واردات خود در این زمینه، بستر مناسبی برای روسیه برای استفاده از منابع انرژی خود نه تنها برای ارتقای مقاصد اقتصادی، بلکه برای تأمین اهداف سیاسی و راهبردی کلان‌تر را فراهم آورده است. روسیه تلاش می‌کند از این برگ برنده در تعامل خود با سایر کشورها به نحو مطلوبی بهره‌گیرد و با کنترل بخشی از بازار انرژی، نقش یک بازیگر مهم سیاسی و ژئوپلیتیکی جهانی را با موفقیت ایفا کند (نوری، ۱۳۸۸: ۲۸). بهره‌گیری سیاسی و امنیتی از صدور انرژی نفت و گاز به‌ویژه به بازارهای اروپایی سبب شده است تا برخی تحلیل‌گران بین‌المللی به بروز پدیده «انرژی هراسی» در اتحادیه اروپا اشاره نمایند. (کیانی، ۱۳۸۶: ۱۹۱).

جیمز شیپر، کارشناس آکادمی دفاعی بریتانیا معتقد است، پوتین تصمیم خود به استفاده از انرژی به‌عنوان سلاح سیاسی را در سندی که از سوی کرملین در سال ۲۰۰۳ با عنوان «راهبرد انرژی روسیه تا سال ۲۰۲۰» منتشر شد، علنی کرد. در این سند منابع انرژی «مبنایی برای توسعه اقتصادی و سازوکاری برای تنظیم سیاست داخلی و خارجی» ارزیابی شده و تأکید شد، نقش روسیه در بازار جهانی انرژی جهانی تا حدود زیادی نفوذ ژئوپلیتیکی آن در عرصه بین‌المللی را مشخص می‌کند. به اعتقاد او روسیه در این سند، تلاش کرده است که به غرب بفهماند اینکه

تاکنون غرب معیارها و چارچوب‌های رفتار را تعیین و روسیه واکنش نشان می‌داده، گذشته است (نوری، ۱۳۹۸: ۲۹).

دولتمردان روسیه در استراتژی بلندمدت این کشور به دنبال تثبیت هژمونی روسیه بر بازارهای واردات و خطوط لوله انتقال انرژی کشورهای چین، ژاپن، کره و افزایش صادرات خود به این مناطق هستند. روسیه در راستای محصورسازی گاز، منابع انرژی و نیز تحکیم سلطه انحصاری خود بر خطوط لوله انتقال انرژی، نه تنها در راستای تأثیرگذاری بر رفتار کشورهای ترکمنستان، قزاقستان و آذربایجان است و آغازگر بازی بزرگ با دیگر رقبای همچون چین، ژاپن و آمریکا می‌باشد، بلکه تلاش می‌کند تا از طریق به‌کارگیری ظرفیت دیگر تولیدکنندگان بزرگ گاز و همراه ساختن آنان با خود و از جمله پیشنهاد خرید گاز صادراتی این دسته از کشورها و از جمله ایران، قطر و تولیدکنندگان گاز در شمال آفریقا، بازارهای مصرف اروپا را در مدار دیپلماسی انرژی خود قرار دهد. استراتژی انحصارگرایانه روسیه به همراه امتزاج منافع اقتصادی و ژئوپلیتیکی این کشور، به طرز کاملاً آشکاری سبب تحلیل رفتن و در هاله‌ای از ابهام قرار گرفتن بسیاری از تلاش‌های اروپایی‌ها نسبت به تحقق اهدافشان در عرصه انرژی در منطقه آسیای مرکزی شده است. (صادقی، ۱۳۹۱: ۲۳۱).

روسیه از جمله کنش‌گرانی است که نقش و اهمیت انرژی را در ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل به‌خوبی دریافته است. این کشور به‌عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده گاز و دومین تولیدکننده نفت در جهان، با درک الزامات ساختار نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل پس از جنگ سرد و با درک این مطلب که اقصادهای بزرگ صنعتی جهان، از جمله آمریکای شمالی، اتحادیه اروپا، چین، ژاپن و ... بسیار به منابع انرژی روسیه و دریای خزر وابسته هستند، با چرخش تدریجی از ایدئولوژیک‌نگری به ژئواکونومیک‌گرایی، ضمن آنکه تلاش کرده است تا با

بهره‌گیری از وجه غالب در اقتصاد سیاسی این کشور که همان ذخایر بسیار سرشار انرژی هیدروکربنی و نیز سلطه بر شاهراه‌های خطوط انتقال انرژی است، نقش یک امپراتوری نفتی را که قادر است نفت و گاز را به میزان بسیار زیادی در جهان عرضه کند، ایفا نماید و همچنین کوشش می‌کند تا از انرژی به‌عنوان قدرت نرم، به‌جای به‌کارگیری سلاح هسته‌ای و قدرت سخت نظامی، برای افزایش ثروت ملی و نیز پیشبرد اهداف سیاست خارجی این کشور به‌ویژه در مواضع خود در برابر اتحادیه اروپا، بهره‌گیری مطلوبی به عمل آورد (صادقی، ۱۳۹۷: ۲۶۶).

تعاملات اقتصادی روسیه و اتحادیه اروپا در حدی است که بسیاری از آن به‌عنوان «مشارکت استراتژیک» یاد می‌کنند. اتحادیه اروپا بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در روسیه است. طبق برآوردها ۷۵ درصد از سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم در روسیه توسط اعضای اتحادیه صورت گرفته است با این حال در بخش روابط اقتصادی، عامل انرژی از اهمیت بیشتری برخوردار است. بیشترین واردات اروپا از روسیه، انرژی و فراورده‌های سوختی است. در مقابل، روسیه نیازمند دریافت فناوری‌های پیشرفته و تکنولوژی‌های صنعتی از اروپا است. البته به نظر می‌رسد که جایگاه انرژی در اقتصاد بین‌الملل آسیب‌پذیری اروپا را بیشتر کرده است و روسیه همواره تلاش نموده تا با بهره‌گیری از این ابزار، منافع سیاسی و اقتصادی خود را تعقیب کند (نیاکویی و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۰۰).

برخی از تحلیل‌گران معتقدند، از آنجاکه خطوط لوله نفت و گاز دریای بالتیک و گاز شمال اروپا، موجب دسترس مستقیم روسیه به بازار انرژی آلمان به‌عنوان مهم‌ترین قدرت اقتصادی اتحادیه اروپا می‌شود، این مسئله ممکن است به تقویت روابط دوجانبه میان دو کشور منتهی شود. با توجه به اینکه آلمان نقش تأثیرگذار و حتی تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی اتحادیه اروپا دارد، لذا برقراری چنین

روابط دوجانبه‌ای می‌تواند نرمش اتحادیه را در مورد سیاست‌های منطقه‌ای روسیه به‌ویژه در منطقه اروپای شرقی به دنبال داشته باشد (کیانی، ۱۳۹۶: ۱۸۲).

یکی از اهداف استراتژیک قدرت‌های بزرگ، کنترل بر منابع، خطوط و مسیرهای انتقال انرژی است. انرژی هم به ابزار قدرت و هم به هدف قدرت در میان قطب‌های بزرگ اقتصادی و صنعتی جهان در اقتصاد سیاسی بین‌الملل تبدیل شده است. در حال حاضر انرژی یکی از شاخص‌های مهم سیاست خارجی روسیه برای ایجاد تمکین در دولت اوکراین و اتحادیه اروپا است. به عبارتی روسیه با توجه به وابستگی اتحادیه اروپا به انرژی، درصدد تحمیل اهداف استراتژیک خود بر سایر قدرت‌های بزرگ است. تسلط روسیه بر منابع انرژی و مسیر ترانزیتی به اروپا علاوه بر اینکه اهرم فشاری علیه غرب است، قدرت بازیگری روسیه را در مقابل غرب نیز افزایش داده است.

۶- احیای منزلت و جایگاه روسیه در عرصه بین‌المللی

موقعیت و جایگاه و به عبارتی میزان منزلت هر کشوری در نظام جهانی در تصمیم‌سازی سیاسی آن کشور تأثیر به‌سزایی دارد. منزلت یک کشور شامل ارزش‌هایی می‌شود که مورد مذاکره و مبادله قرار نمی‌گیرند و کشورها حاضرند برای حفظ این ارزش‌ها حتی به جنگ هم متوسل شوند (سیف‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۸۸).

پس از فروپاشی شوروی، موقعیت و منزلت سیاسی روسیه در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تنزل یافت. روسیه در بسیاری از موضوعات بین‌المللی یا موضع انفعالی داشت و یا اینکه موضع‌گیری‌های آن به‌واسطه ضعف قدرتش نوعی معامله با طرف مقابل بود. اما در دوره ریاست جمهوری پوتین، روسیه تلاش‌های زیادی برای ارتقای منزلت سیاسی خود در عرصه‌های بین‌المللی از طریق مشارکت گسترده در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی، پیگیری دیپلماسی

فعال در عرصه خارجی و تأکید بر نقش و موقعیت خود به عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت انجام داد. در این راستا سیاستمداران کرملین صیانت از حاکمیت و تأکید بر دیدگاه‌های مستقل روسیه در تحولات بین‌المللی را به عنوان عنصری مهم در حفظ و ارتقای موقعیت سیاسی این کشور مدنظر قرار دادند. پیام این رویکرد در سیاست خارجی این بود که روسیه مجموعه‌ای از ارزش‌های خاص خود را دارد و بر اساس آن رفتار و اقدام خواهد کرد. در همین راستا در سندی که در آوریل ۲۰۰۷ میلادی از سوی وزارت امور خارجه روسیه درباره اصول سیاست خارجی این کشور منتشر شد، تأکید شد که سیستم تک‌قطبی به رهبری آمریکا با ملاحظه بحران عراق در وضعیت افول قرار گرفته و به تدریج ساختار چندقطبی درحالی که جایگزینی آن است. روسیه در پی احیای جایگاه خود در عرصه بین‌المللی است و تلاش می‌کند تا با برقراری ارتباط با کشورهای بزرگ و تأثیرگذار، جهان را از حالت تک‌قطبی خارج کند و جایگاه خود را در تصمیم‌سازی در عرصه بین‌المللی بهبود بخشد. عقب‌نشینی غرب در برابر روسیه در زمینه مخالفت با عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو و همچنین افزایش تردیدها نسبت به استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در اروپای شرقی، و نیز افزایش قدرت نظامی روسیه، همگی نشانگر احیای قدرت روسیه در سطح بین‌المللی است (عمادی، ۱۳۸۹: ۷۱).

روسیه در سطح منطقه‌ای با اتخاذ روش‌های نرم‌افزاری یا سخت‌افزاری قدرت کشورهای منطقه را وادار به تبعیت از سیاست‌های خود می‌کند. برخورد با اوکراین مؤید صادق بودن مطلب بالا است. روسیه در ابتدا با روش‌های اقناعی از اوکراین خواست از پیوستن به اتحادیه اروپا و یا همراه شدن با سیاست‌های ناتو خودداری کند، اما به علت عدم دریافت پاسخ مناسب از سوی اوکراین، از نیروی نظامی استفاده نمود. با توجه به سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، روسیه با

اتخاذ روابطی با کنشگرانی مثل چین در صدد مقاومت ضد هژمونیک علیه آمریکا، و در قالب سازمان‌های بین‌المللی مثل شانگهای با پیگیری سیاست‌های چندجانبه گرا در صدد مقابله با آمریکا و غرب برآمده است. هدف دیگر اتخاذ سیاست‌های چندجانبه گرای روسیه در سطح جهانی نیاز به شناسایی این کشور به عنوان «قدرت بزرگ» توسط سایر بازیگران است.

اهمیت اوکراین برای غرب

بازیگر دیگر بحران اوکراین مجموعه غرب است. این جبهه که شامل آمریکا و اتحادیه اروپا می‌شود با هدف کاستن از وزن ژئوپلیتیک روسیه در عرصه نظام بین‌الملل در طرف دیگر این بحران قرار می‌گیرد. کشورهای غربی به رهبری آمریکا از دوران پس از جنگ جهانی دوم، نظمی را بر اساس سازوکارهای دموکراتیک و لیبرالیسم اقتصادی در وا شنگتن بنیان نهادند که تا به امروز در پی گسترش و جهانی ساختن آن بوده‌اند. نظم ایجادشده غربی در قالب لیبرال دموکراسی در داخل و بازوهای سیاسی (سازمان ملل متحد) نظامی (ناتو) و اقتصادی (اجماع واشنگتن شامل سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) در خارج قرار دارند. هدف نهایی غرب از گسترش چنین نظمی با ابعاد یادشده، گسترش الگوی سیاسی و اقتصادی خود در سطح جهان و یکپارچه کردن جهان در چارچوب ارزش‌ها و الگوهای سیاسی و اقتصادی غربی و در نتیجه تأمین منافع خود به شکل ساختاری و نهادینه می‌باشد (ترابی، ۱۳۹۸: ۶۳). لذا تلاش غرب برای گسترش ناتو و مرزهای اتحادیه اروپا در حیاط خلوت روسیه را باید در راستای تقویت چنین نظمی که بازتابی از منافع و ارزش‌های غرب می‌باشد، بررسی نمود. اوکراین مهم‌ترین کشور واقع در اروپای شرقی در ابعاد ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک است. به همین سبب، این کشور بیش از سایر دولت‌های موجود در این منطقه در مدار توجه و منافع قدرت‌های بزرگ

منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای (همچون روسیه و اتحادیه اروپا) و آمریکا قرار دارد. پس از فروپاشی شوروی، کشورهای عضو بلوک شرق با رها شدن از تسلط کمونیسم به حکومت‌هایی اقتدارگرا تبدیل شده‌اند. از دیدگاه بعضی از محققان روابط بین‌الملل، حمایت غرب و به‌ویژه آمریکا از انقلاب‌های رنگی در کشورهای اقمار شوروی به‌ویژه اوکراین در راستای محدود کردن حوزه نفوذ روسیه، جلوگیری از ظهور روسیه به‌عنوان قدرتی بزرگ و گسترش حوزه هژمونیک آمریکا می‌باشد. در انتخابات ریاست جمهوری اوکراین در سال ۲۰۰۴ میلادی، رقابت اصلی بین ویکتور یانوکوویچ روس‌گرا و ویکتور یوشچنکو غرب‌گرا بود. رقابت اصلی بین دو کاندیدا در حوزه سیاست خارجی نمود پیدا کرد. یانوکوویچ خواستار اتحاد با روسیه و تشکیل اتحادیه مرکب از اوکراین، روسیه، بلاروس و قزاقستان، و یوشچنکو، خواهان ارتباط با غرب، اتحادیه اروپا و همکاری با ناتو بود. این اختلاف دیدگاه به همراه مسائل و مشکلات داخلی اوکراین باعث قطعی شدن فضای سیاسی کشور شد؛ به عبارتی نیروهای غرب‌گرا در مقابل نیروهای روس‌گرا قرار گرفتند. انقلاب نارنجی در اوکراین در چنین شرایطی و با حمایت غرب رخ داد. پس از انقلاب، یوشچنکو و یولیا تیموشنکو به‌عنوان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بافاصله گرفتن از روسیه، ارتباط با غرب (آمریکا، اتحادیه اروپا، ناتو) را مورد تأکید قرار دادند. اما به‌مرور در اثر فساد و ناکارآمدی هیئت حاکمه، توازن قدرت در اوکراین به سمت روس‌گرایان تغییر کرد. نزاع بین جریان‌های روس‌گرا و غرب‌گرا در اوکراین به تدریج رو به فزونی نهاد؛ به‌ویژه از سال ۲۰۱۳ میلادی این روند تمامیت‌ارزی اوکراین را با مشکل مواجه کرد. در سال ۲۰۱۳ تقاضای غرب‌گرایان برای پیوستن به اتحادیه اروپا مطرح شد که با مخالفت روس‌گرایان روبرو شد. به همین دلیل تظاهراتی در میدان استقلال کیف در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۳ میلادی در اعتراض به تصمیم ویکتور یانوکوویچ مبنی بر نپیوستن

به اتحادیه اروپا شروع شد. تعداد شرکت‌کنندگان در تظاهرات به تدریج بیشتر شد، تا اینکه در فوریه ۲۰۱۴ میلادی دولت اوکراین سقوط کرد. به خیابان آمدن مخالفان غرب‌گرای دولت اوکراین در اعتراض به اقدام غیرمترقبه ویکتور یانوکویچ، رئیس‌جمهور این کشور در امضا نکردن توافقنامه تجارت آزاد و روند پیوستن به اتحادیه اروپا به صدر اخبار رسانه‌های جهان تبدیل شد. اعتراضاتی که با دخالت آشکار اتحادیه اروپا و آمریکا به سوی اعمال فشار سنگین برای برکناری دولت یانوکویچ سوق یافت. مسکو که از ابتدای بروز بحران با وجود مشاهده مداخله‌گری‌های آشکار غربی‌ها از ورود صریح به آن دوری می‌جست، به شکلی آشکار وارد گود اوکراین شد (حسینی تقی‌آباد، ۱۳۹۳: ۵۸).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش برآن بودیم تا با بررسی نظریه عدم قطعیت به ابهاماتی در خصوص جنگ روسیه و اوکراین پاسخ داده و براین اساس سؤال مقاله حاضر این بوده که سیاست خارجه روسیه که بعد از اتمام جنگ سرد در برقراری روابط و تعامل با دیگر کشورها و ملل بازتعریف شده بود، در حمله به اوکراین با چه عدم قطعیت‌هایی مواجه است؟ و این پارادوکس آشکار در سیاست خارجه روسیه با چه توجیهاتی و چگونه قابل تبیین است؟ ازینرو نتایج حاضر بیان‌گر این بوده که روسیه اقدامات قدرت‌های غربی مانند گسترش ناتو به خارج نزدیک روسیه، پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا و حمایت غرب از جنبش‌های مردم‌سالاری در اطراف آن را در راستای محدودسازی روسیه، یک تهدید استراتژیک تلقی نموده و در مقابل آن واکنش نشان که این واکنش و بروز جنگ چندساله مبین عدم قطعیت در سیاست خارجی روسیه با الگوی تنش‌زدایی بعد از جنگ سرد این کشور، در عرصه دیپلماسی بوده و پیامدهایی را در معادلات منطقه‌ای و موازنه قدرت در برداشته است، به دیگر سخن فروپاشی شوروی و

پایان جنگ سرد ابعاد جدیدی را در رویارویی غرب با روسیه در حوزه‌های مختلف ایجاد نمود که از جمله آن‌ها می‌توان سیاست گسترش ناتو به سمت شرق را نام برد. غرب با اتخاذ این سیاست درصدد حضور در حیطه خلوت روسیه بود. سیاستمداران روسی این اقدام غرب را تهدیدی علیه روسیه و حضور رقبای دیرینه خود در کشورهای جداشده از شوروی را تهدیدی نزدیک برای امنیت خود دانسته و آن‌ها برنتابیده‌اند. در بررسی سیاست خارجی روسیه مشاهده کردیم که دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. اما نقطه اشتراک همه این نظرات، در راستای احیای ابرقدرتی روسیه و بازگشت به جایگاه گذشته بوده و از جمله ابزارهای دستیابی به این هدف استفاده از اهرم‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک روسیه ارزیابی گردیده است. براین اساس تهدید اوکراین علیه روسیه تهدیدی حیاتی محسوب گردیده و بررسی نظراتی اندیشمندانی مانند والت خواهم دریافت که، استفان والت برای ارزیابی تهدید ۴ شاخصه اصلی را مدنظر قرار می‌دهد که این شاخصه‌ها عبارت‌اند از: قدرت کلی، مجاورت جغرافیایی، قدرت آفندی و نیت تجاوزکارانه (تهاجمی). در بررسی شاخص اول که قدرت کلی است توانایی‌های یک کشور در ابعاد گوناگون موردنظر است. آمریکا به‌عنوان یک قدرت تأثیرگذار در نظام بین‌الملل از توانایی‌های لازم در ابعاد نظامی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برخوردار بوده و عدم قطعیت روسیه در این شاخص درجایی سر برون آورده که سیاستمداران کاخ کرملین در بررسی‌های اولیه خود به این نتیجه رسیده بودند که در مدت‌زمان کوتاهی نظام حاکم بر اوکراین را ساقط نموده و ولادمیر زلنسکی را وادار به فرار به خارج از کشور (اوکراین) خواهند کرد که بعد از گذشت چند سال از بروز جنگ این امر تاکنون تحقق نیافته است، شاخصه بعدی مجاورت جغرافیایی بوده که بر اساس نظر والت تهدید هرچه قدر نزدیک‌تر باشد به شکل بیشتر و بهتری درک می‌شود،

بر این اساس پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا و ناتو مرزهای جبهه غربی با مرزهای جغرافیایی روسیه منطبق خواهد شد و این از نظر استراتژی دفاعی روسیه که بر پایه داشتن عمق استراتژیک استوار است، یک تهدید به حساب می‌آید، پیشتر نیز در سال ۲۰۰۸ میلادی پوتین در رابطه با پیوستن گرجستان به ناتو اعلام کرده بود که عضویت اوکراین و گرجستان در ناتو تهدید مستقیم برای روسیه است و در نهایت نیز روسیه با تهاجم به گرجستان در اوت ۲۰۰۸ میلادی نشان داد عکس‌العمل روسیه در حوزه‌های نفوذش بسیار قاطع و جدی خواهد بود اما نظریه عدم قطعیت این بار نیز به نفع روسیه ایفای نقش نکرده و در حمله روسیه به اوکراین علی‌رغم تهاجم قبلی این کشور به گرجستان که با انفعال ناتو نتایج را به نفع روسیه برگرداند، اما این بار ناتو و ایالات متحده به حمایت همه‌جانبه از اوکراین پرداخته و این امر نیز تا حدودی محاسبات روسیه را برهم زده است، با توجه به تطبیق این چند شاخصه با ویژگی‌های و اهداف ایالات متحده به‌عنوان یک بازیگر مداخله‌گر و رهبری جبهه غرب در بحران اوکراین می‌توان گفت روسیه به درستی این تهدید را درک ننموده و با این حساب نتایج حاصل از این پژوهش مبین این موضوع بوده که اتاق‌های فکر کرملین سهمی برای بازیگران مداخله‌گر قائل نشده و نظریه عدم قطعیت به‌درستی لحاظ نگردیده بنابراین سیاست‌گذاران روسیه بعد از آسیب‌شناسی کامل روند تطویل جنگ، در صدد اتخاذ یک تصمیم درست بوده و از آنجایی که روسیه از نظر قدرت هسته‌ای، دارا بودن کلاهک‌های هسته‌ای فراوان و منابع انرژی برای جایگزینی این زرادخانه‌ها با تمسک به نظریه تاب‌آوری و توان وارد نمودن ضربه دوم لذا منطق واقع‌گرایانه حکم می‌کند که این کشور در برابر تهدیدات این‌چنینی اقدامات واکنشی و سریع انجام داده به شرط آن که سهم قابل‌توجهی را نیز به نظریه عدم قطعیت اختصاص دهد.

منابع

الف) منابع فارسی

- ۱- آقایی سید داوود، مریمی بهاء‌الدین، خلیلی پور رکن‌آبادی، علی (۱۳۹۵)، راهبردهای نوین ناتو در چارچوب بیانیه لیسبون ۲۰۱۰ در برابر فدراسیون روسیه، مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهی ۷، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان.
- ۲- احمدی، کوروش (۱۳۹۶)، گسترش ناتو به شرق، تهران، مجله سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۱۲۰-۱۱۹.
- ۳- احمدیان، قدرت، مرادی، حدیث (۱۳۹۷)، معادله انرژی در اوراسیا و عمل‌گرایی روسی، مطالعات اوراسیای مرکزی، دورهی ۷، شماره‌ی ۲، پائیز و زمستان.
- ۴- امینی، آرمین، حسین‌خانی، الهام (۱۳۹۹)، نقش ناتو در گسترش جامعه امن اروپای غربی، فصلنامه‌ی سازمان‌های بین‌المللی، سال اول، شماره‌ی سوم، پائیز
- ۵- بزرگمهری، مجید (۱۳۹۸)، روابط ناتو و روسیه شکاف یا تعامل، فصلنامه‌ی سیاست، مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دورهی ۴۲، شماره‌ی ۳، پائیز.
- ۶- تائب، سعید (۱۳۹۸)، گسترش ناتو و تهدیدهای امنیتی جدید، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران.
- ۷- تحولات راهبردی ۱۳۹۸، چشم‌انداز ۱۳۹۹، سالنمای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۸- تیشه یار، ماندانا (۱۳۹۸) بررسی سیاست‌های ناتو در منطقه اوراسیا بر اساس نظریه ساخت‌گرایی، مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره‌ی ۴، تابستان و پائیز.
- ۹- ثقفی عامری، ناصر، ترجمه: افسانه احدی (۱۳۹۶)، ظهور ناتوی جدید و پیامدهای آن برای آسیا، مرکز تحقیقات استراتژیک: پژوهش ۹، ناتو و محیط امنیتی ایران، چاپ اول مهر.

- ۱۰- خادمی، غلامرضا (۱۳۹۹)، ناتو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، تهران: اندیشه‌سازان نور.
- ۱۱- دارمی، سلیمه (۱۳۹۶)، ناتو در قرن بیست و یکم، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۱۲- دیوسالار، مجید، رسالت (۱۳۹۸)، علل اجرایی طرح گسترش ناتو به شرق.
- ۱۳- سلیمانی، فاطمه، شجاع، مرتضی (۱۳۹۸)، آمریکا و گسترش نقش امنیتی ناتو در جهان، مجله‌ی سیاسی-اقتصادی، شماره‌ی ۲۷۱-۲۷۲.
- ۱۴- شفیعی، اسماعیل، صفری، علی کرم (۱۳۹۹)، شکل‌گیری جنگ سرد نوین در رقابت آمریکا و روسیه در منطقه قفقاز، فصلنامه‌ی سیاست بین‌المللی، شماره‌ی دوازدهم، پائیز.
- ۱۵- شریانی، قوام (۱۳۹۷)، امنیت ایران و رویکرد ناتو در آسیای مرکزی، تهران: وزارت امور خارجه، پائیز.
- ۱۶- شفیعی، نوذر، محمودی، زهرا (۱۳۹۶)، رویکرد روسیه پوتین در قبال گسترش ناتو به شرق، فصلنامه‌ی آسیای مرکزی و قفقاز، سال شانزدهم، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی ۵۹، پائیز.
- ۱۷- عسگر خانی، ابو محمد، ثمودی پيله رود، علیرضا، نورعلی‌اند، یاسر (۱۳۹۷)، حوزه‌های همکاری و اختلاف روسیه با ناتو پس از جنگ سرد، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره‌ی ۱۲، بهار و تابستان.
- ۱۸- کولایی، الهه، خوانساری، محمدجواد (۱۳۹۷)، جمهوری اسلامی ایران و بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی، پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی، سال نهم، شماره‌ی سوم، تابستان.
- ۱۹- واعظی، محمود (۱۳۹۹)، راهبردهای نوین رقابتی در آسیای مرکزی و قفقاز، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، اردیبهشت.

(ب) منابع انگلیسی

- 20-Kakenova , Zarina (2016) Military – Political cooperation between the U.S and central Asia states . procedia – social and Behavioral sciences 143.
- 21-NATO’s relations with Uzbekistan (2014) , at : [http: www .nato . int.cps.en.natohq](http://www.nato.int.cps.en.natohq).
- 22-Closer relation’s with Uzbekistan (2014) , at : [http: www. Nato.int.cps.en.natohq.new-11050.htm?selectedLocale=en](http://www.Nato.int.cps.en.natohq.new-11050.htm?selectedLocale=en)
- 23-NATO’s relations with Tajikistan (2010) , at :[http: www. Nato.int.cps.en.natohq.topics-50312.htm?selectedLocale=uk](http://www.Nato.int.cps.en.natohq.topics-50312.htm?selectedLocale=uk)
- 24-NATO’s relation’s with the Kyrgyz Republic (2016) , at : [http: www.nato.int. cps.en. natohq.topics-496010 htm](http://www.nato.int.cps.en.natohq.topics-496010.htm).
- 25-NATO’s relations with Georgia (2013), at : [http: www. Nato.int.cps.en.natolive.topics](http://www.Nato.int.cps.en.natolive.topics).